

گفت‌وگو با اندرو اسکات کوپر درباره پادشاهان نفت

سران آمریکا درکی از منطقه خاورمیانه ندارند

مهدی نوریان



بود که وقتی آمریکایی‌ها به قیمت‌های بالای نفت اعتراض کردند، در عمل شاه به آنها گفت «گورتان را کم کنید».

♣ شاه اصلی‌ترین متحده آمریکا در منطقه بود. چطور شد که در آن زمان آمریکا تصمیم گرفت با شاه مخالفت کند و از عربستان سعودی استفاده کند؟ چطور شد آمریکا تصمیم گرفت قیمت نفت را پایین بیاورد و با چه فرآیندی چنین اتفاقی افتاد؟

ضرب‌المثلی قدیمی میان آمریکایی‌هاست که می‌گوید «همیشه اولویت در سیاست، مسائل داخلی است». این ضرب‌المثل در متن روابط آمریکا–ایران به این معناست که اقتصاد داخلی آمریکا همیشه اولین مسئله خواهد بود؛ قبل از سیاست خارجی و قبل از روابط با متحد مهمی همچون ایران. تصمیم شاه مبنی بر حمایت از قیمت‌های بالاتر برای توسعه اقتصاد ایران در ابتدا مشکلی برای آمریکا به‌نظر نمی‌رسید. اما بعد از سال ۱۹۷۳ «شوگ نفتی» سیستم بانکی آمریکا و اروپا را نامتعادل کرد. میلیون‌ها آمریکایی بیکار شدند، نرخ تورم دروقمی شد، شرکت‌های تجاری ورشکسته شدند و اقتصاددانان نگران شدند که کشور به سوی «رگود بزرگ» دیگری چون دهه ۱۹۳۰ روانه شود.

بله، شاه در مزووی‌کردن اتحاد جماهیر شوروی و مبارزه با تأثیر رادیکالیسم عربی، نزدیک‌ترین متحد آمریکا در خاورمیانه بود، اما او این کارها را انجام داد؛ چون فکر می‌کرد به سود ایران است. درباره قیمت نفت، او شدیداً با آمریکایی‌ها مخالفت کرد و گفت قیمت‌های پایین‌تر نفت را نمی‌پذیرد. او می‌رسید چرا ایرانیان باید بخشی از هزینه تولید را به



برای عربستان سعودی، بازارهای نفتی خط مقدم دفاع در برابر ایران است. من در این مورد نگران هستم، چراکه تبدیل‌شدن بازارهای نفتی به محلی برای نزاع به‌طور بالقوه اقتصاد کل جهان را نامتعادل کرده و همه ملت‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. سعودی‌ها بازار را در سال‌های ۱۹۷۷، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ اشباع کردند. هر دفعه آنها نیاز اقتصادی را با استراتژی جغرافیای سیاسی آمیختند



آمریکایی‌ها سوسپید بدهند و قیمت‌ها را پایین آورند، درحالی‌که خودشان درگیر مسائل اقتصادی هستند؟ ایران، هر چه باشد، کشور ضعیف‌تری بود و به پول نفت برای تحصیل و سکونت شهروندانش احتیاج داشت. وقتی آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند شاه به حرف آنها گوش نمی‌کند، پس برای کمک به سمت سعودی‌ها متمایل شدند و اتحاد نفتی آمریکا–سعودی در ۱۹۷۶ رقم خورد؛ اتحادی که تقریباً برای ۴۰سال تا امروز به همان منوال ادامه داشته است.

♣ نیت اصلی آمریکا از چرخش از ایران به سمت عربستان سعودی چه بود؟ آیا آنها می‌خواستند به شاه درسی بدهند یا نیت دیگری داشتند؟

در ۱۹۷۶ ایالات متحده، عربستان را کشوری ضعیف و آسیب‌پذیر در برابر فشار و نفوذ در مقایسه با ایران دید. ایالات متحده دریافت سعودی‌ها به‌دلیل تاریخی و دینی به ایرانیان بی‌اعتماد هستند و از این مسئله به سود خود استفاده کرد. سعودی‌ها در انجام این بازی بسیار هوشمندانه عمل کردند. آنها این‌قدر درخشان مانور دادند و آمریکا را در بی‌اعتمادی نسبت به شاه تشویق کردند که در دسامبر ۱۹۷۶ آمریکایی‌ها چاره‌ای جز «به آغوش آنها رفتن» نداشتند.

♣ همان‌طور که می‌دانید، کاهش قیمت نفت تبعاتی در ایران به دنبال داشت؛ تبعاتی که منجر به بحران مالی و ناآرامی و درنهایت منجر به انقلاب شد؛ چرا این سیاست آمریکایی‌ها ادامه یافت؟ اولین تصمیم وقتی گرفته شد که رئیس‌جمهور فورد جمهوری خواه در دفتر ریاست‌جمهوری بود. سؤال این است که چرا رئیس‌جمهور کارتر دموکرات نیز این سیاست را تغییر داد و همان سیاست را پیش گرفت؟

به سیاست آمریکا در قبال نفت و شاه از دو منظر می‌توان نگریست؛ پس اولین نگاه این است که استفاده از نفت برای سرنگونی شاه را حاصل توطئه‌ای برنامه‌ریزی‌شده و هوشمندانه ببینیم. دومین نگاه این است که این سیاست را نمونه‌ای از بی‌کفایتی کِیج و کنگ بدانیم. من گزینه دوم را انتخاب می‌کنم. با وجود بهره‌بردن از روابط نزدیک با ایران، مقامات آمریکایی، ایران و منطقه را از منظر «جنگ سرد» می‌دیدند و هیچ علاقه‌ای به اسلام، اقتصاد، فرهنگ، تاریخ یا حتی سیاست داخلی نشان نمی‌دادند.

زاویه

واین نفت تمام‌شدنی

«جورج برناللد رینولدز» لجوج‌تر از آن بود که به تلگراف «ویلیام ناکس دارسی» توجه کند. دارسی، میلیونر انگلیسی، که سرمایه‌گذاری‌اش در معادن طلای استرالیا او را به ثروتی افسانه‌ای رسانده بود، به موجب قرارداد ۱۹۰۱ با دربار قاجاریه امتیاز انحصاری اکتشاف و استخراج نفت در ایران را به دست آورده بود. اما ایران که تحت سرپرستی رینولدز انجام می‌شد، نه برای رینولدز آب داشت، نه برای دارسی نان؛ بنابراین ارسال تلگرافی با این مضمون که «به کار پایان دهید و به وطن بازگردید»، برای گروه کاوش دور از انتظار نبود. رینولدز البته دستورات واصله از لندن را به هیچ گرفت و بالاخره در خرداد۱۲۸۷، نتحاج نفت به قشلاق ایل بختیاری رسید تا مسجدسلیمان را به شهری مدرن تبدیل کند. مهندسان و کارگران کرد چاه نفت «نمره یک» گرد آمدند. با زیادشدن جمعیت شهر، اولین تصفیه‌خانه آب و اولین کارخانه تولید برق در مسجدسلیمان راه افتاد و پیش از آنکه راه مالرو به اهواز آنسالت شود، خط‌آهن در این مسیر ایجاد شد. بیشتر هم اولین فرودگاه ایران در این‌شهر احداث شده بود. زندگی در مسجدسلیمان به موزات کار تغییر کرد و اولین استخر، اولین زمین فوتبال، اولین سالن بلیارد و اولین‌های روزدرشت دیگری در شهر جا گرفت. همچنین اولین فرستنده خصوصی در خاورمیانه در مسجدسلیمان نصب شد و رادیو نتون شروع به کار کرد. گورد دیگری که زده شد، نمایش عمومی فیلم بود. البته از ۸۰ هزار کارمند و کارگر ایرانی که در ابتدای دهه ۳۰ در شهرهای نفتی ایران در استخدام شرکت نفت ایران و انگلیس بودند، تعداد کمی به این امکانات رفاهی دسترسی داشتند. وضعیت کارگران در زاغه‌های دور از مرکز شهرها چنان بود که خون محمد مصدق از دیدن آن به جوش آمد. به همین دلیل بود که انگلیسی‌ها در بجبوحه ملی‌کردن صنعت نفت، بهبود وضعیت کارگران را در اولویت قرار دادند، اما نفت آن‌هاون به غرور ملی گره خورد که نه بهبود شرایط کارگران و نه افزایش درآمدهای نفتی ایران نتوانست جلو جنبش ملی را برای مقابله با سلطه انگلیس بر چاه‌های نفت بگیرد. آرزوی استقلال و آزادی البته تنها با ازبین‌بردن استعمار، جامه واقعیت نمی‌پوشید. استبداد میانه قرن حاضر با درآمد نفتی روزبه‌روز فربه‌تر هم می‌شد. «محمعلی همین‌کانون‌ریان» در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» شرح می‌دهد: «نگامی که عواید نفتی دولت افزایش یابد و ۱۰ درصد تولید ملی را تشکیل دهد، این عواید به دولت انعطاف‌پذیری بسیار زیادی در پرداخت‌ها می‌بخشد. در یک کلام این پول مالیات‌دهندگان نیست تا دولت در مورد چگونگی خرج‌کردن آن ملزم به پاسخگویی باشد». عواید نفت در سال ۱۳۲۲ بیش از ۱۲درصد تولید ناخالص ملی بود و این عدد در سال ۱۳۵۲ و پس از بالارفتن نجومی قیمت نفت به بیش از یک‌چهارم تولید ناخالص ملی رسید. البته توسعه نامتوازنی که وابستگی به نفت به وجود آورد، ضد خود عمل کرد و سقوط پهلوی دوم را در پی آورد. سرنوشت مسجدسلیمان اما تلخ‌تر از سرنوشت استبداد نفتی بود. شهر در اواخر دهه ۴۰ وقتی سفروهای نفتش خالی از نعمت شد، رو به ویرانی گذاشت و به‌زودی درپایی از آبادانی، که کشف رینولدز به بار آورده بود، در آن باقی نماند. برای ایرانی‌ها، مسجدسلیمان، تاریخی عبرت‌آموز دارد. درسی که «خسرو سبیلی» کارگردان و مستندساز ایرانی، آن را این‌طور بیان می‌کند: «برای کشورهایی که از منابع طبیعی بی‌بهره هستند، رفاه مقوله‌ای به‌دست‌آوردنی است. آنها مجبورند برای زندگی بهتر بیشتن‌تر تلاش را کنند و به راه‌حل‌های مختلف فکر کنند. جست‌وجوی بهترین راه برای چنین ملت‌هایی تبدیل به فرهنگ شده است؛ فرهنگی که متأسفانه در ایران شاهدش نیستیم. ما زندگی بهتر را با پول نفت می‌خریم غافل از اینکه نفت تمام‌شدنی است».

آنها واقعا هیچ فهمی از این کشور یا فرهنگ، تاریخ و دین ایران نداشتند. در حقیقت، این رفتاری است که امروز از ایالات متحده در قبال کل خاورمیانه می‌بینیم. آنها اصلا درکی از منطقه ندارند و در نتیجه مکرراً مرتکب اشتباهات بزرگی می‌شوند. من وقتی با مقامات بازنشسته ایالات متحده گفت‌وگو می‌کردم و آنها اعتراف می‌کردند که درک درستی از شاه و فشارهایی که او در خانه و در منطقه با آنها روبه‌رو بوده نداشتند، شگفت‌زده می‌شدم. آنها فشارهای بسیار زیادی را به او تحمیل کردند. سیاست اعمال فشار برای تغییر درباره حقوق‌بشر اگرچه هدف خوبی را دنبال می‌کرد، اما در عمل تماماً فاجعه بود. نباید شهید در ایران در کاری بزرگ تعداد افرادی را که به دست نیروهای امنیتی کشته شدند محاسبه کرد و آنها بسیاربسیار کمتر از حدی بودند که آمریکایی‌ها در آن زمان فکر می‌کردند.

♣ در کتاب گفته‌اید که کیسینجر و نیکسون در یادداشت‌هایشان هیچ‌گاه اشاره‌ای به مذاکرات‌شان با شاه نکرده‌اند. آیا این دلیلی بر پنهان‌کردن حقیقت است؟ اگر این‌طور است چه حقیقتی باید پنهان می‌شده است؟ چرا همه توافقات شفاهی بوده‌اند؟ چه توافقاتی انجام گرفت؟ و اگر همه این توافقات به‌طور شفاهی انجام شده‌اند، شما براساس چه مستنداتی به این نتیجه رسیده‌اید؟

کیسینجر و نیکسون مهارت فوق‌العاده‌ای در «دیپلماسی مخفی» داشتند و ترجیح می‌دادند رویه‌های قانونی را در تعامل با دولت‌های خارجی رعایت نکنند. اگرچه این روش غیرعادی نیست، اما آنها در این مسئله افراط کردند. من معتقدم این روش در نهایت به شاه صدمه زد؛ زیرا مردم هیچ‌گاه متوجه نمی‌شدند چقدر او در حمایت از منافع غرب در خلیج‌فارس تلاش می‌کرد.

من خوش‌شانس بودم که توانستم به متن مکالمات بین سران کشورها دست یابم. این یک موفقیت بزرگ بود که ما توانستیم بالاخره، بعد از ۳۵سال، آنچه سران کشورها واقعا به یکدیگر می‌گفتند را بخوانیم و البته من همکاری فوق‌العاده‌ای با دیپلمات‌ها و مقامات پیشینی داشتم که اکنون بالاخره حاضر شده‌اند راجع به تجربیات سالیان دور خود صحبت کنند.

♣ عربستان سعودی از ۱۹۷۷ تا امروز همیشه از نفت به‌عنوان ابزاری برای کنترل ایران و تحمیل ایده‌هایش به این کشور استفاده کرده است؛ نمونه ۲۰۰۶ و البته مورد اخیر ۲۰۱۴–۲۰۱۵ مثال‌های دیگری هستند. وقتی چنین سیاست و استراتژی‌ای تکرار می‌شود، چگونه هنوز مؤثر است و ایران در بی‌اثرکردن آن ناتوان بوده‌است؟

برای عربستان سعودی، بازارهای نفتی خط مقدم دفاع در برابر ایران است. من در این مورد نگران هستم، چراکه تبدیل‌شدن بازارهای نفتی به محلی برای نزاع به‌طور بالقوه اقتصاد کل جهان را نامتعادل کرده و همه ملت‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. سعودی‌ها بازار را در سال‌های ۱۹۷۷، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ اشباع کردند. هر دفعه آنها نیاز اقتصادی را با استراتژی جغرافیای سیاسی آمیختند. آنها هیچ‌گاه این مسئله را مخفی نکرده‌اند و آنها می‌خواهند ایران را به مرحله نا آرامی بکشانند. ما شاهد این موضوع هستیم که الکویب وجود دارد که سعودی‌ها تنها زمانی دخالت می‌کنند که می‌دانند می‌توانند با پایین نگه‌داشتن قیمت‌ها با جلوگیری از افزایش قیمت‌ها به منفعتی برسند. تفاوت در این است که سعودی‌ها مثل گذشته دیگر بر بازار سلطه ندارند، بلکه آنها می‌توانند با وارد کردن نفت به سیستم، قیمت‌ها را پایین‌تر نگه‌دارند، اما اوپک تنها بازگیر نیست. ایالات متحده و روسیه هر دو امروز از تولیدکنندگان عمده انرژی هستند، بنابراین موقعیت جالبی را شاهد هستیم و من به این فکر می‌کنم که سعودی‌ها برای حفظ کردن سهم خود از بازار چه خواهند کرد؟

♣ عربستان سعودی با اتخاذ این استراتژی و سیاست سعی داشته‌است ایران را به سمت ناآرامی و نارضایتی پیش ببرد، شما فکر می‌کنید که در این امر موفق بوده‌است؟ شما فکر می‌کنید که آنها در حال حاضر یعنی در ۲۰۱۴–۲۰۱۵ نیز چنین کاری می‌کنند؟ آنها در ۱۹۷۷ موفق شدند و شاهد یک انقلاب در ایران بودیم. آیا آنچه در ۲۰۰۹ رخ داد به بزرگی ۱۹۷۷ بود؟ چه نتایجی در بر داشت؟ لطفاً راجع به تفاوت‌ها و شباهت‌ها احتمالی صحبت کنید.

کنترل‌کردن بازارهای نفتی نوعی جنگ اقتصادی است. تبعات و اثرات زیادی وجود خواهد داشت که بعضی از آنها قابل پیش‌بینی نیستند. معمولاً تأثیر اشباع نفتی یک، دو یا سه سال بعد معلوم می‌شود چراکه ساختار یک رژیم را ضعیف کرده و آن را آسیب‌پذیر می‌سازد. مقایسه‌های تاریخی اگرچه دشوارند اما بعضاً راهگشا هستند. در ۱۹۷۷ و ۲۰۰۸، سعودی‌ها بازارهای نفتی را دستکاری کردند تا ایران را از سود عمده نفتی محروم کنند. در هر دو مقطع زمانی اقتصاد ایران در برابر دسیسه‌های خارجی به‌خاطر ولخرجی‌های سال‌های گذشته آسیب‌پذیر بود. ایران یک تاریخ مشکلات اقتصادی دارد و اگرچه سرزنش‌کردن عوامل بیرونی همیشه کار آسانی است، اما ما باید این مسئولیت را که به خود اجازه داده‌ایم بارها و بارها در چنین موقعیتی قرار بگیریم بپذیریم. متأسفانه، تاریخ‌نگاران به شما می‌گویند که تاریخ عادت به تکرارکردن خود دارد بنابراین در مورد این سؤال من خوش‌بین نیستم.

شق

نگاه

نقدی بر کتاب «پادشاهان نفت»

بررسی روابط نفتی آمریکا، ایران و عربستان

دکتر دیوید ای. لانگ . مترجم: نوشین حجتی

«پادشاهان نفت، چگونه آمریکا، ایران و عربستان سعودی توازن قدرت در خاورمیانه را تغییر دادند؟» نوشته اندرو کوپر، این کتاب فوق‌العاده جالب و مفصل به مثلث روابط بین آمریکا، ایران و عربستان سعودی بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ می‌پردازد. پژوهش انجام‌شده در این کتاب بسیار قابل‌ستایش است؛ پژوهشی که شامل مصاحبه‌هایی با سیاست‌گذاران آمریکایی و اسناد افشاشده آمریکاست که مرتبط با دوره تاریخی مورد مطالعه است. تمرکز کتاب بیشتر بر سیاست نفتی آمریکا در این دوره بوده و بیشتر محتوای آن از نگاه سیاست‌گذاران آمریکایی است.

نظریه نویسنده این است که سیاست‌های آمریکا و تأثیرشان در این سال‌ها باعث تغییر توازن قدرت در خاورمیانه شده و فضا را برای روابط آمریکا با تولیدکنندگان نفتی حوزه خلیج [فارس] که تا‌به‌امروز جان سالم به‌در برده‌اند مهیا کرده است. رویدادهای کلیدی آن زمان آن‌طوری که نویسنده می‌بیند، از این قرارند: (الف) در سال ۱۹۶۹ آمریکا از یک صادرکننده عمده نفتی به واردکننده‌ای تبدیل شد که مقدار وارداتش از صادراتش بیشتر بود (ب) در ماه اکتبر سال ۱973 AOPEC تحریمی نفتی را تحمیل کرد که تا ماه مارس سال ۱۹۷۴ ادامه‌یافت؛ و (ج) در سال ۱۹۷۷ کودتای نفتی آمریکایی– سعودی از برنامه افزایش قیمت OPEC که توسط شاه ایران هدایت می‌شد، جلوگیری کرد. این اقدام به ایجاد بحران اقتصادی در ایران کمک کرد؛ بحرانی که شفافیت سقوط شاه در سال ۱۹۷۹ را فراهم آورد بنابراین عربستان سعودی توانست جای ایرانی را بگیرد که متحد بی‌چون‌وچرای واشنگتن در خلیج‌فارس به حساب می‌آمد. روایت داستان، از دیدار شاه با رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون در حاشیه مراسم تدفین رئیس‌جمهور دوایت دی. انیژن‌آور آغاز می‌شود؛ دیداری که به استحکام روابط نزدیک دو کشور خصوصاً روابط نفتی انجامید. اما احتمالاً جالب‌ترین بخش کتاب، گزارش مفصلی مربوط به پاسخ‌های سیاست‌گذاران آمریکایی به تحریم نفت عربی در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ و به‌تبع آن تلاش کشورهای عضو OPEC برای متعادل‌نگه‌داشتن قیمت نفت است. این دوره زمانی برای ایالات‌متحده دوره بسیار حساس بحران اقتصادی و سیاسی، هم در داخل و هم خارج از مرزهایش بود. توصیفات سیاست‌گذاری آمریکا که غالباً براساس اطلاعات فاش‌شده انجام گرفته‌است، این‌قدر واضح و شفاف است که تقریباً این‌طور حس می‌شود که گویی با سیاست‌گذاران ارشد آمریکایی چون وزیر امور خارجه، هنری کیسینجر، وزیر دفاع، جیمز شلرینگر و وزیر خزانه‌داری، ویلیام سایمون نشسته‌ام و به درگیری‌های اغلب داغ بوروکراتیکی گوش می‌دهیم که شامل مخالفت‌ها، بحث‌ها، جدل‌ها و ترجیحات شخصی و نهاده‌ای می‌شود که اغلب بر سر این است که چگونه به بهترین نحو ممکن به مسائل نامانوس مختلفی پاسخ دهند که ناشی از افزایش قیمت نفت است. خصوصاً نویسنده به تفصیل به برخی انتخاب‌ها و نقشه‌های اقتضایی تحمیل‌شده توسط کیسینجر می‌پردازد که از نظر وی واقعا غیرمنطقی بوده‌اند. باوجوداین به نظر نویسنده این نقد، نویسنده کتاب در اثبات نظریه خویش ناموفق است. بیشتر کتاب شامل روایت‌های توصیفی تاریخی از تصمیم‌سازی سیاست آمریکا و روابط دیپلماتیک با همتایان ایرانی و سعودی خویش در زمینه قیمت بالای نفت و تأثیر آن بر اقتصاد آمریکا و کشورهای اروپای غربی است. اگرچه نمونه‌هایی از خطرات برخی ایرانی‌ها و نقل‌قول‌هایی از شاه آورده می‌شود، اما فرایند کلی از منظر آمریکایی‌ها دیده می‌شود. قطعاً رابط‌های این روایت توصیفی سیاست‌های آمریکا و رویدادهای پس از آن وجود دارد، اما رابطه علت و معلول هم‌معنا نبوده و روایت توصیفی به‌تنهایی مبنایی کافی برای ایجاد یک رابطه علی– معلولی نیست.

مثالی از اشتباه نویسنده در مورد علت و معلول، نتیجه‌گیری وی در این مورد است که فشار زیاد آمریکا، سعودی‌ها را مجاب کرد تا تولید نفت را در ۱۹۹۷ بالا برده و مانع افزایش قیمت نفت توسط ایران، انگر عضو OPEC، شود. نتیجه وی بر اسناد افشاشده آمریکا مبتنی است که به مباحثات سرّی آمریکا– سعودی که در آنها سعودی‌ها با این کار موافقت کردند ارجاع داده می‌شود و پیمان موفق سعودی را «کودتایی آمریکایی–سعودی» می‌خواند. حقیقت این است که فشار آمریکا صرفاً با منفعت‌طلبی اقتصادی سعودی‌ها در متعادل‌کردن قیمت‌ها هم‌زمان شد. به‌علاوه، سعودی‌ها این رویا را در سر می‌پروراندند که تبدیل به تولیدکننده انحصاری در OPEC شده و در حقیقت نرخ تولید و قیمت نفت را تعیین کنند. مثال دیگر، این نتیجه است که سیاست‌های «سیماچیه آمریکا در طول بحران، بیشترین تأثیر را بر شدت آن داشت. سیاست‌گذاری آمریکا در طول بحران نفت در برهه‌هایی از زمان قطعاً دستپاچه بود اما نه به دستپاچگی آنچه نویسنده می‌گوید. به‌عنوان یکی از دلایل، پادشاه فیصل طول تحریم به تأمین نفت برای نیروهای آمریکایی که در جنگ با ویتنام بودند، ادامه داد و فقط بعد از پنج‌ماه آمریکا و عربستان برای پایان‌دادن به تحریم همکاری کردند. تنها راهی که می‌توان با شدت بالایی درباره

مدیریت بحران قضاوت کرد، ارزیابی کیفیت تصمیمات سیاسی یابانی و مقایسه آنها با بهترین گزینه‌های ممکن است. دراین‌مورد، هیچ گزینه در دسترس خوبی وجود ندارد و بیشتر گزینه‌ها محدود به نهایی است که کمتر بدتر هستند و شامل فشارهای سیاسی داخلی می‌شوند. از آن منظر، سیاست‌گذاری نفتی آمریکا در آن مدت می‌توانست قطعاً ملائم‌تر باشد، در هیچ شرایطی به بی‌تدبیری‌ای که نویسنده می‌گوید نبوده است. در این باب، همان‌طوری که روایت توصیفی تاریخی بسیار جالب است، این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که سیاست‌های آمریکا در قبال بحران‌های نفتی بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ نهایتاً توازن قدرت در خاورمیانه را تغییر داد، بلکه همچنین فضا را برای سیاست‌های سیاسی و اقتصادی نفتی آمریکا تا به امروز مهیا کرد. سیاست توازن قدرت خیلی پیچیده‌تر از آن است که به این بیدار، که سیاست و اقتصاد نفت مرتبط شود. همکاری میان این سه کشور بیشتر از ترس از تهدید شوروی علیه منطقه نشئت می‌گیرد. در مورد مهاکردن فضا برای سیاست و اقتصاد نفت تا‌به‌امروز نیز باید به این مسئله اشاره کرد که در این موارد از دهه ۱۹۷۰ تا به امروز تغییرات بسیاری نسبت به تغییرات در طول دهه ۱۹۷۰ اتفاق افتاده است.

منتشرشده در مجله خاورمیانه

♣ لطفا خود را بیشتر معرفی کنید و راجع به زندگی، تحصیلات، شغل و علایقتان بگویید.

من در ولینگتن نیوزیلند، به دنیا آمدم، بزرگ شدم و تحصیل کردم. من ۹ساله بودم که انقلاب در ایران رخ داد. به خاطر دارم که پوشش تلویزیونی مربوط به تظاهرات‌ها را تماشا می‌کردم و سعی می‌کردم متوجه شوم که چه اتفاقی در حال رخ‌دادن است. محمدرضا پهلوی دوست نیوزیلند بود، او در سال ۱۹۷۴ از این کشور بازدید کرده بود و دو کشور از روابط دوستانه دوجانبه‌ای بهره می‌بردند. انقلاب برای همه ما یک شوک بود. در دانشگاه به تحصیل تاریخ و روابط بین‌الملل پرداختم. در سال ۱۹۹۶ به خارج از کشور سفر کردم و بالاخره در نیویورک روزنامه‌نگاری خواندم. در اواسط دهه ۱۹۹۰، در سازمان‌ملل متحد و دیده‌بان حقوق بشر در واشگتن دی‌سی برای کمیمن ممنوعیت مین‌های زمینی کار کردم. پس از آن و پیش از بازگشت به نیویورک در سال ۲۰۰۱ برای کار در دانشگاه کلمبیا به‌عنوان یکی از مدیران دانشگاه، در کالیفرنیا مشغول به کار و زندگی بودم. اما خسته و دل‌زده از شغل‌هایم به این فکر بودم که آیا ممکن است کاری را با عنوان تاریخ‌نگار آغاز کنم. من همیشه عاشق تاریخ بودم و آرزویم نوشتن کتاب‌های تاریخی بود.

♣ چه شد که خود را علاقه‌مند به مطالعات خاورمیانه دیدید و چرا این‌قدر به مسئله نفت علاقه پیدا کردید؟

من در سال ۲۰۰۶ به بازارهای نفتی علاقه‌مند شدم؛ چون قیمت‌ها در آن زمان در بالاترین حد بودند و این یک رکورد بود. من تصمیم گرفتم تا تأثیر نوسانات در بازارهای نفتی را بر اقتصاد ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ مطالعه کنم. من بسیار خوش‌شانس بودم که اولین پژوهشگری بودم که اسناد تازه‌افشاشده دولت آمریکا را که تنش‌های جدی‌ای را بین شاه و رئیس‌جمهور جرنالد فورد بر سر قیمت نفت در اواسط دهه ۱۹۷۰ نشان می‌داد، مطالعه کردم.

♣ هدف شما از نوشتن کتاب «پادشاهان نفت» چه بود؟ چه کمبودی در این حوزه احساس کردید که شما را به فکر نوشتن این کتاب انداخت؟ منابع شما برای نوشتن این کتاب چه بودند؟ این کتاب چه اطلاعات جدیدی را به دست می‌دهد؟

از ابتدای دهه ۱۹۹۰ فقدان کتاب‌های جدید و با تألیفی پژوهشی درباره روابط آمریکا و ایران به چشم می‌خورد. این مسئله چند دلیل عمده داشت. اول اینکه پژوهشگران منتظر رسیدن زمان افشای اسناد طبقه‌بندی‌شده بودند که براساس قانون ۳۰ ساله این افشای می‌افتاد و هنوز همه چیز از دهه ۱۹۷۰ که این اسناد به طور عمومی افشا شدند، طبقه‌بندی‌شده باقی مانده بودند. دوم اینکه کسانی که کتاب‌ها را می‌نوشتند، از آنجایی که خود در دل این رویدادها زندگی کرده بودند و نظرات شخصی سختی راجع‌به آنچه رخ داده بود داشتند، این کتاب‌ها با مشکل دقت و اصالت مواجه بودند. سوم اینکه بیشتر پژوهشگران روایت معروف راجع به اینکه شاه که بود و چه اتفاقی در دهه ۱۹۷۰ در ایران افتاد را قبول کردند. اکنون ما از آن رویدادها بسیار دور هستیم و می‌توانیم به اینکه این اتفاقات چطور رخ دادند، نگاهی بیشتر منطقی و کمتر احساسی داشته باشیم. «پادشاهان نفت» اولین کتابی است که اثرات نفت بر روابط آمریکا– ایران از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ را بررسی می‌کند. البته این کتاب چیزی فراتر از این است؛ اطلاعاتی در کتاب یافت می‌شود که نوع نگاه ما به ابعاد مختلف این مدت را نه فقط در نفت، به نفت، تغییر می‌دهد.

♣ رابطه بین نفت و سیاست در ایران از چه زمانی شروع شد؟ با به‌عبارت دیگر از چه زمانی نفت در ایران سیاسی شد؟ آن‌طور که می‌دانیم قبل از قرارداد دارسی، سال ۱۹۳۳، نفت بیشتر کالایی تجاری بود.

نفت یک کالااست، اما همواره در سیاست و البته بیشتر در امنیت ملی دخیل بوده است. این چیز جدیدی نیست، نه برای ایران و نه برای هیچ‌کدام از تولیدکنندگان عمده نفت.

♣ در ابتدا نفت ایران توسط بریتانیا کنترل می‌شد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این آمریکا بود که کنترل نفت ایران را به‌عهده گرفت. سؤال این است چه اتفاقی بعد از کودتا رخ داد که آمریکا در مسائل نفتی ایران دخالت کرد؟

برای مدت یک‌دهه یا چنین مدتی بعد از ۲۸ مرداد، ایالات متحده در مسائل ایران تأثیرگذار بود، ولی من فکر می‌کنم درباره ابعاد این نفوذ برخی افراد اغراق کردند. اما بعد از ۱۹۶۳، شاه آمریکایی‌ها را کنار گذاشت و جدا کنترل اوضاع را به عهده گرفت. او که احساس اعتمادبه‌نفس بیشتری می‌کرد، اصلاحات موسوم‌به «انقلاب سفید» را اجرا کرد. این لحظه‌ای بود که او سیاست خارجی «ملی‌گرایی مستقل» را در دستور کار قرار داد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در دهه ۱۹۷۰، ایالات متحده درگیر جنگ در ویتنام و ناآرامی‌های داخلی خود بود. ایران در آرامش به‌سر می‌برد، اقتصاد ایران دورانی پررونق را پشت سر می‌گذاشت و شاه در پی این بود که ایران را تبدیل به قدرتی نظامی و طرفدار غرب کند. با شروع ریاست‌جمهوری نیکسون، ایالات متحده از نفوذ بر سیاست نفتی دست برداشت و وقتی نفت ایران، ملی شد و بعدا شاه افزایش زیادی در قیمت‌ت نفت را مهندس کرد، آمریکا به این مسئله تن در داد. آنها از نفوذ خود بر تهران دست کشیده بودند و هیچ چاره‌ای جز قبول تصمیمات شاه نداشتند و این‌گونه